فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc533421540)

[آیات و طوائفی از روایات در تمسک به اطلاق در موضوعات مستحدثه 2](#_Toc533421541)

[طائفه دوم و سوم از روایات 2](#_Toc533421542)

[دلیل سوم: طائفه چهارم از روایات 3](#_Toc533421543)

[روایت غیبة نعمانی 5](#_Toc533421544)

[طراوت و شادابی و همیشگی بودن قرآن 6](#_Toc533421545)

[مناقشه در دلیل سوم 6](#_Toc533421546)

[جواب از مناقشات 7](#_Toc533421547)

[جمع‌بندی 8](#_Toc533421548)

[دلیل چهارم 9](#_Toc533421549)

[نظرات راجع به محمد بن عیسی بین عبید 9](#_Toc533421550)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: اصول / مطلق و مقید /قاعده «تمسک به اطلاق در مسائل مستحدثه»

## اشاره

بیان شد که ادله و شواهدی است که می‌گفت: نمی‌شود به اطلاقات و عمومات در موضوعات جدید تمسک کرد، در مقابل این‌ها ادله‌ای می‌گفت: می‌شود به اطلاقات و عمومات در موضوعات مستحدثه تمسک کرد.

# آیات و طوائفی از روایات در تمسک به اطلاق در موضوعات مستحدثه

در اینجا ابتدا سه آیه شریفه؛ **﴿تبیاناً لکل شیء﴾**، **﴿تفصیل کل شیء﴾** و **﴿ما فرّطنا فی الکتاب من شیء﴾** را بررسی کردیم و در یک بحث تفصیلی کبروی مضمون و محتوای این آیات را مشخص کردیم و سپس در بحث تطبیقش با ما نحن فیه و مبحث صغروی وارد شدیم و برخلاف آنچه در الفائق و برخی موارد دیگر گفته‌شده، ما می‌گفتیم که؛ این آیات می‌تواند یک راهنمایی باشد برای اینکه اطلاقات و عمومات قرآنی یک برُد فرازمانی و فرا مکانی دارد و می‌تواند نسبت به مصادیق و موضوعات نو و نوپیدا شمول داشته باشد.

این حاصل جمع‌بندی ما ذیل این آیات بود، ریزه‌کاری‌های خاص خودش را داشت، چند نکته بسیاری کلیدی داشت که با آن‌ها می‌رسیدیم به اینکه این آیات دلالت می‌کند و راهنمای این است که می‌شود به این اطلاقات و عمومات در مصادیق جدید تمسک کرد.

حدود دوازده روایت را نیز در تفسیر «نور الثقلین» ذیل آیه **﴿تبیاناً لکل شیء﴾** ملاحظه کردید و بررسی کردیم.

کتاب «الفائق» خیلی به آیات به شکل مستقل نپرداخته است، آیات را ذیل روایات قرار داده است، ما معادله را برعکس کردیم، گفتیم آیات را محور قرار می‌دهیم، روایات را در ذیل آن قراردادیم.

## طائفه دوم و سوم از روایات

بنابراین طائفه دوم و بعضی روایات که در اینجا ذکرشده که مربوط به قرآن است، در همین جزوه‌ای که مربوط به کتاب الفائق است، طائفه دوم و طائفه سوم است که بحث‌هایی راجع به این روایات کرده‌اند، این طوایف را جدا بحث نمی‌کنیم. طائفه دوم و سوم که به‌عنوان اخباری آمده که ناظر به قرآن است، این‌ها را ذیل همان آیات بررسی کردیم.

عنوان طائفه دوم این بود که؛ **«ما دل علی أنّ فی القرآن تبیانَ کل شیء»**

عنوان طائفه سوم در اینجا این است که؛ **«أنّ الله أنزل فی الکتاب کل ما یحتاج الیه و جعل له دلیلاً یدل علیه»**

این دو طائفه را در اینجا جداگانه بحث نمی‌کنیم، چرا که ذیل آیات بحث کردیم، اگر کسی بخواهد جداگانه بحث بکند، در مقام تدوین این‌طور است که؛ آیات را ذکر می‌کند، بحث را تمام می‌کند، بعد هم دلیل دوم می‌شود مجموعه روایاتی که در طائفه دوم و سوم ذکر شده است.

اگر بخواهیم جداگانه ذکر کنیم به این صورت می‌شود که؛ دلیل اول؛ آیات سه‌گانه است، دلیل دوم؛ حدود دوازده روایت است که با یک صراحت خوب مضمون آیات را دارد، اختصاص به این چند روایتی که در طائفه دوم و سوم ذکر شده است، ندارد، بلکه حدود دوازده روایت است.

لذا می‌گوییم طایفه دوم و سوم که در اینجا ذکر شده است، فنی نیست، قاعده‌اش این بود که؛ کل دوازده روایت را به‌عنوان یک مجموعه روایات ذکر کند، فرقی نمی‌کند که در ذیل آیات یا مستقلاً ذکر می‌کردند.

# دلیل سوم: طائفه چهارم از روایات

دلیل دیگری در روایات درباره قرآن هست که کمی با بقیه متفاوت است، چیزی که در طائفه دوم و سوم در اینجا ذکر شده بود، چیزی جدیدی نیست، مثل بقیه روایاتی است که در نور الثقلین در ذیل آیه ذکر شده بود و همان مضمون را دارد، بحث جدایی را نمی‌طلبد.

چیزی که در طائفه چهارم در اینجا ذکر شده است، یک روایاتی است که تعابیری متفاوت با تعابیر قبلی درباره قرآن دارد، تعابیر قبلی که در طایفه دوم و سوم در اینجا بود و در روایات دوازده‌گانه ذیل آیه **﴿تبیاناً لکل شیء﴾** بود، این بود که در قرآن همه‌چیز هست، اما یک مضمون جدیدی که می‌خواهیم به آن به‌عنوان یک دلیل جدید بپردازیم، روایاتی است که با یک تعابیر دیگری در مورد قرآن مواجه شده است، می‌گوید قرآن همیشه زنده است، کهنه نمی‌شود، این تعابیر با روایات قبلی متفاوت است.

دلیل اول؛ خود آیات قرآن است، دلیل دوم؛ مجموعه‌ای از روایاتی است که می‌گوید: **«فی القرآن کل شیء»**، دلیل سوم؛ روایاتی است که می‌گوید: قرآن همیشه جدید است و کهنه نمی‌شود و امثالهم.

دو روایت در ذیل دلیل سوم در الفائق است:

1 – از عیون الأخبار نقل کرده‌اند: «**حَدَّثَنَا اَلْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ اَلْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ اَلْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى اَلصَّوْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى اَلرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : ذَكَرَ اَلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلاَمُ يَوْماً اَلْقُرْآنَ فَعَظَّمَ اَلْحُجَّةَ فِيهِ وَ اَلْآيَةَ وَ اَلْمُعْجِزَةَ فِي نَظْمِهِ قَالَ هُوَ حَبْلُ اَللَّهِ اَلْمَتِينُ وَ عُرْوَتُهُ اَلْوُثْقَى وَ طَرِيقَتُهُ اَلْمُثْلَى اَلْمُؤَدِّي إِلَى اَلْجَنَّةِ وَ اَلْمُنْجِي مِنَ اَلنَّارِ لاَ يَخْلُقُ عَلَى اَلْأَزْمِنَةِ وَ لاَ يَغِثُّ عَلَى اَلْأَلْسِنَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ اَلْبُرْهَانِ وَ اَلْحُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ لا يَأْتِيهِ اَلْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**»[[1]](#footnote-1).

ظاهراً روایت از نظر سند تام نیست.

امام رضا روزی سخن از قرآن به میان آوردند، «**فَعَظَّمَ اَلْحُجَّةَ فِيهِ وَ اَلْآيَةَ وَ اَلْمُعْجِزَةَ فِي نَظْمِهِ**»، حضرت خیلی از احتجاجات و معجزه و نظمی که در قرآن هست را تمجید کردند.

«**قَالَ هُوَ حَبْلُ اَللَّهِ اَلْمَتِينُ وَ عُرْوَتُهُ اَلْوُثْقَى وَ طَرِيقَتُهُ اَلْمُثْلَى اَلْمُؤَدِّي إِلَى اَلْجَنَّةِ وَ اَلْمُنْجِي مِنَ اَلنَّارِ لاَ يَخْلُقُ عَلَى اَلْأَزْمِنَةِ وَ لاَ يَغِثُّ عَلَى اَلْأَلْسِنَةِ**»، به‌مرورزمان کهنه نمی‌شود، همیشه طراوت دارد.

«**لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ بَلْ جُعِلَ دَلِيلَ اَلْبُرْهَانِ وَ اَلْحُجَّةَ عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ**»، ذیل این روایت آیه سوره فصلت را ذکر کردند: «**لا يَأْتِيهِ اَلْباطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ**».

تأکید در این روایت در اینجاست که می‌گوید: «**لاَ يَخْلُقُ عَلَى اَلْأَزْمِنَةِ وَ لاَ يَغِثُّ عَلَى اَلْأَلْسِنَةِ لِأَنَّهُ لَمْ يُجْعَلْ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ**»، قرآن برای همه زمان‌ها است و هیچ‌وقت کهنه نمی‌شود.

قریب به این مضمون روایت ابراهیم بن عباس عن الرضا علیه السلام است که می‌فرمایند: «**إن رجلاً سأل أبا عبدالله (علیه السلام): ما بال القرآن لا یزداد علی النشر و الدرس الا غضاضه؟**»[[2]](#footnote-2)، چطور است که این کتاب هر چقدر بررسی و مطالعه شود، بر طراوت و شادابی آن افزوده می‌شود.

**«فقال: لأن الله تبارک و تعالی لم یجعله لزمان دو زمان و لا لناس دون ناس فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غض إلی یوم القیامه**»، قرآن در هر زمانی نو است و همیشه با طراوت و شادابی است، تا روز قیامت این کتاب شادابی و طراوت و سرزندگی خودش را نگه خواهد داشت.

از وسائل الشیعه «**عَنِ اَلْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ) عَنْ هَذِهِ اَلرِّوَايَةِ: «مَا فِي اَلْقُرْآنِ آيَةٌ إِلاَّ وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ، وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلاَّ وَ لَهُ حَدٌّ، وَ لِكُلِّ حَدٍّ مَطْلَعٌ». مَا يَعْنِي بِقَوْلِهِ: «لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؟». فَقَالَ: «ظَهْرُهُ [تَنْزِيلُهُ]، وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ، مِنْهُ مَا مَضَى، وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ بَعْدُ، يَجْرِي كَمَا تَجْرِي اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ، كُلَّمَا جَاءَ مِنْهُ شَيْءٌ وَقَعَ، قَالَ اَللَّهُ تَعَالَى: وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اَللّهُ وَ اَلرّاسِخُونَ فِي اَلْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ**»[[3]](#footnote-3)

### روایت غیبة نعمانی

روایت سماعه از غیبت نعمانی نقل شده است، ذیل مسئله امامت است که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «**أَخْبَرَنَا عَبْدُ اَلْوَاحِدِ بْنُ عَبْدِ اَللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ اَلْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ اَلْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ سَعْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اَللَّهِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ رَجُلٌ يَتَوَالَى عَلِيّاً وَ يَتَبَرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ كُلَّ شَيْءٍ يَقُولُ إِلاَّ أَنَّهُ يَقُولُ إِنَّهُمْ قَدِ اِخْتَلَفُوا بَيْنَهُمْ وَ هُمُ اَلْأَئِمَّةُ اَلْقَادَةُ فَلَسْتُ أَدْرِي أَيُّهُمُ اَلْإِمَامُ فَإِذَا اِجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ أَخَذْتُ بِقَوْلِهِ وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ اَلْأَمْرَ فِيهِمْ قَالَ إِنْ مَاتَ هَذَا عَلَى ذَلِكَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً ثُمَّ قَالَ لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلٌ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اَللَّيْلُ وَ اَلنَّهَارُ وَ كَمَا تَجْرِي اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ فَإِذَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ وَقَعَ فَمِنْهُ مَا قَدْ جَاءَ وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ**».[[4]](#footnote-4)

این روایات دلیلی متفاوت از خود آیات و روایاتی که می‌گفتند همه چیز در قرآن است، این‌ها بیان دیگری دارند، بیانش این است که؛ قرآن همیشه زنده و نو است.

بیاناتی که در این روایات ذکر شده است، ممکن است کسی بگوید: درواقع به قبل برمی‌گردند، نو بودنش به خاطر این است که حاوی همه چیز است، اما درعین‌حال چون یک تعابیر و بیان جدیدی دارد، این را مستقل ذکر می‌کنیم و کمی هم راجع به آن بحث می‌کنیم.

ظاهراً سند این چند روایت تام نیست، اما درمجموع محتوا یک محتوای درستی است، یعنی بعید است که این را کنار بگذاریم، چند روایت بیان می‌کند که قرآن همیشه زنده است، بر فراز عصرها و نسل‌ها حرکت می‌کند و منتقل می‌کند و همیشه هم حرف نو و پیام جدید دارد.

وجه استدلال به این طائفه جدید که غیر از آیات و طائفه اخبار است، این روایات می‌گویند که قرآن همیشه زنده است، همیشه پیام دارد و همیشه نو هست، نو و زنده‌بودن همیشه قرآن، یکی از وجوهش این است که؛ اطلاقات و عموماتش مصادیق جدید را در بر می‌گیرد.

وقتی می‌فرمایند: **﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى \* الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى﴾**[[5]](#footnote-5)، قدّر فهدی در حد طبیعیات آن‌وقت می‌گفت: این عالم قدّر فهدی، در فیزیک و شیمی پیشرفته امروز می‌گوید: قدّر فهدی، قدّر فهدی امروز برای کسی که فیزیک و شیمی جدید را می‌داند، می‌گوید: قدّر فهدی.

### طراوت و شادابی و همیشگی بودن قرآن

**﴿إِنَّ الاْءِنسَانَ لَیطْغَی \* أَن رَآهُ اسْتَغْنَی﴾**[[6]](#footnote-6)، یک‌زمانی استغنائش شکل محدود قدرت‌های آن زمان بوده است، الآن در قدرت‌های کم‌نظیر این زمان تجلی پیدا می‌کند.

همین عنوان کلی مصادیق جدید را در بر می‌گیرد و انسان وقتی می‌خواند، منتقل به این مصادیق جدید می‌شود و این مصادیق جدید را در آیینه آن متجلی می‌بیند، در فقه هم احکام به همین صورت است، «اوفوا بالعقود» در بردارنده عقد بیمه و سیصد نوع عقد شرکتی که در حقوق و امثالهم وجود دارد، است.

بنابراین زنده‌بودن قرآن و الهام‌بخش بودن دائمی آن و شباهت آن به خورشید که همواره تشعشع و نورافشانی می‌کند، لااقل یکی از وجوهش این است که؛ مصادیق جدید را در بر می‌گیرد و در عمومات و اطلاقاتش مقید به زمانی نیست، در این روایت ذکر شده که؛ «لم یجعل لزمانٍ دون زمان».

## مناقشه در دلیل سوم

پاسخی که داده شده است، این است که؛ غض بودن قرآن، زنده و روشن بودن همیشگی قرآن، اولاً مصداق منحصرش؛ عمومات و اطلاقات فراگیر نیست، بلکه یک مصداقش این است که هرکسی که هر بار قرآن را می‌خواند، یک نکته‌های جدیدی را درمی‌یابد، وجوه و نقاط نویی را می‌تواند در قرآن کشف بکند.

درواقع نکات تربیتی و بلاغی و معانی و بیان جدید را دائم می‌شود در قرآن پیدا کرد، این نکات هیچ‌وقت تمام نمی‌شود.

بنابراین وجه زنده‌بودن و طراوت و شادابی قرآن به شمول اطلاقات و عموماتش نسبت به مصادیق جدید منحصر نیست، بلکه می‌تواند وجه آن این باشد که هر بار انسان یک نکته جدیدی را پیدا می‌کند.

جواب دیگر این است که؛ زنده‌بودن قرآن برای همیشه، با مجموعه ظاهر و باطنش است، فقط ظاهرش نیست، ظاهر و باطن و تأویل قرآن باهم موجب می‌شود که قرآن همیشه زنده باشد.

تأویلش عند امام معصوم است، روایت چهارم شاهد برای این مطلب آورده است که باطن قرآن در دست امام معصوم است.

## جواب از مناقشات

اما واقع مسئله این است که به‌رغم اینکه این‌ها در اینجا قاطع جواب داده شده است که این‌ها ربطی به بحث شمول اطلاقات و عمومات ندارد، کما اینکه دو دلیل قبل هم در اینجا رد شده، البته ما به نحوی آن‌ها را پذیرفتیم، دلیل سوم که جزء ادله‌ای است که می‌گوید قرآن با طراوت است، این را با این دو مناقشه نمی‌شود کنار گذاشت، به نظر می‌آید ظاهر این روایات این است که؛ غض و تازه و الهام‌بخش همیشگی است و برای مردم هم هست، «و لم یجعل لزمان دون زمان»، همان زمانی که معصومی نیست را در بر می‌گیرد، در همان زمان می‌گوید: غض و تازه است، مثل خورشید فروزان است و زنده است و دائم الهام‌بخش است، به نظر می‌آید: از أبرز مصادیقش این است که؛ اطلاقات و عموماتش شامل مصادیق جدید می‌شود و با اطلاق و عموم آن می‌شود احکام تازه‌ای را بیرون آورد و شامل مصادیق جدید کرد، **﴿قُواْ أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِیكُمْ نَاراً﴾**[[7]](#footnote-7)، چطور خاندانتان را از عذاب و گناه صیانت بکنید، یک‌زمانی با یک روشی انجام می‌شد، در حال حاضر روش‌های دیگری وجود دارد، این جزء مصادیق روشن و واضح زنده‌بودن قرآن است.

اینکه یک نکته ادبی انسان پیدا می‌کند که قبلی‌ها به آن توجه نداشتند یا نظمی در قرآن پیدا می‌کند که قبلی‌ها به آن توجه نداشتند، این‌ها خوب است، اما بالاترش این است که قرآن الهام‌بخش است، در هر شرایط جدیدی عمومات و اطلاقاتش آن را می‌گیرد، «قدّر و فهدی» آن زمان، آنچه علم آن زمان کشف کرده بود را در بر می‌گرفت، امروز هم شامل علمی می‌شود که امروز کشف می‌کند.

شمول اطلاقات و عمومات، گزاره‌های توصیفی قرآن و گزاره فقهی و اخلاقی قرآن نسبت به مصادیق جدید، به نظر از مسائل واضح و تجری کما تجری الشمس است.

اینکه بگوییم: غضٌّ یا تجری کما تجری الشمس، یک قضیه مهمله است یا بگوییم: این ناظر بر بطن است، ظاهر و بطن دو تا است یا بگوییم: اختصاص به نکات دیگری مثل معانی و بیان و امثالهم دارد، این چند وجه به نظرم هیچ‌کدامش تام نیست، ظاهرش این است که همیشه زنده است و مصداق بارزش این است که می‌گوید: بر مصادیقی که در طول زمان می‌آید، انطباق دارد.

«لم یجعل لزمان دون زمان» را به دو صورت می‌شود تفسیر کرد:

1 – تفسیر اول این است که فهم دقائق و ظرائف این‌ها برای گروهی غیر گروهی نیست.

2 – تفسیر دیگر این است که قواعد و مناهجی و بیاناتی که در قرآن آمده است، برای مصادیق آن زمان نیست، بلکه برای همه مصادیق در همه زمان‌ها است.

اینکه انسان به‌سادگی از کنار این‌ها بگذرد و بگوید این‌ها مربوط به مجموعه ظاهر و باطن است یا اینکه مربوط به نقاط دیگری جزء انطباق عمومات و اطلاقات بر مصادیق نو است، این دست برداشتن از اطلاق است، ظاهرش این است که غضٌّ شامل بحث ما هم می‌شود و فراگیری اطلاقات و عمومات هم مصداقی از این غضٌّ - اگر نگوییم مصداق بارزش– است.

## جمع‌بندی

سه دلیل ذکر کردیم که در مورد قرآن است:

1 - آیات

2 – روایاتی که مضمون آیات را داشت و مفصل آیات بود.

3 – چند روایتی که مانند **«غضٌّ»** و **«تجری کما تجری الشمس و ...»** بود.

این سه دلیل بر یک سیاق بود و همه مربوط به قرآن بود و اگر تمام باشد که ما دلالت‌های این‌ها را تمام می‌دانستیم، این سه دلیل می‌گوید: اطلاقات و عمومات قرآن را مثل بقیه حرف‌های مردم عادی در نظر نگیرید، این‌ها یک انرژی مضاعفی دارد که در طول زمان می‌ماند و گویا این آیات و روایات می‌خواهد بگوید: مهندسی ما در این آیات قرآن به‌گونه‌ای است که می‌خواهیم افراد جدید را تعیین و تکلیف کنیم.

# دلیل چهارم

دلیل چهارم؛ آیات و روایات را باهم در نظر می‌گیرد، دلیل چهارم که در اینجا دلیل اول ذکر شده بود و در روایات نور الثقلین هم بیان شده بود، روایت 178 ذیل آیه تبیاناً لکل شیء در سوره نحل ذکر شده بود، نور الثقلین از کافی نقل کرده است، مرحوم کلینی از علی بن ابراهیم نقل می‌کند، حضرت فرمودند: **﴿«ما من شیءٍ إلّا و فیه کتابٌ أو سنة»﴾**، هیچ‌چیزی در عالم نیست، مگر اینکه در آن آیه یا روایتی وجود دارد.

### نظرات راجع به محمد بن عیسی بین عبید

راجع به محمد بن عیسی بن عبید یقطینی اختلاف‌نظر است، از استثنائات نوادر است، در آنجا بیان کرده که مطالبی که محمد بن عیسی از یونس نقل کند، مشکلی دارد، در آنجا سه نظریه راجع به محمد بن عیسی بین عبید بیان کردیم:

1 – نظریه‌ای که کاملا ً او را می‌پذیرد، مثل آقای خوئی

2 – نظریه‌ای که کاملاً آن را رد می‌کند.

3 – ما هم قائل به‌تفصیل بودیم، بیان کردیم اگر محمد بن عیسی اگر از یونس نقل بکند، مشکلی در اینجا هست و نمی‌شود به آن اعتماد کرد، اما شخصاً مشکلی ندارد.

اگر کسی نفی مطلق یا نظریه ما را بپذیرد، در هر صورت این روایت خالی از مشکل سندی نیست، مگر اینکه از راه تبدیل و تعویض سند درست بشود.

به لحاظ دلالت می‌گوید: دلالت دارد بر اینکه همه چیز دارای یک شاهدی و دلیلی در قرآن یا سنت است، بایستی بگوییم این آیات و روایات مصادیق جدید را هم در بر می‌گیرد.

1. **-** [**الشيخ الصدوق**](http://lib.eshia.ir/الشيخ_الصدوق) **، عيون أخبار الرضا(ع) جلد 1 :صفحه 137:.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- بحارالانوار، ج 89، ص 15.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- تفسیر البرهان , ج 1 , ص 46.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- الغيبة (للنعمانی) , ج 1 , ص 134.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- سوره اعلی.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- سوره علق.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- سوره تحریم، آیه 6.** [↑](#footnote-ref-7)